

## خانواده، حزب، کشور، دین طلاق، انشعاب، تجزیه، ارتداد

ناصر ایرانپور



دسته اول در جوامع بسته و سنتی مقدس هستند و خدشه ناپذیر. حفظ حریم و تمامیت هر چهار مقوله وظیفه اعضا و افراد داخل آنها می باشد. به تبع آن، دسته دوم، ماحصل تخطی کنندگان دسته نخست، به شدت قابل مجازاتند و پاسخ آنها قتل‌های ناموسی، ترور فیزیکی و شخصیتی، لشکرکشی نظامی و جهاد الهی می باشد. چه انسانهای بسیاری که در این جوامع بخاطر اینکه بطور واهی یا واقعی طالب طلاق بوده‌اند، انشعاب حزبی کرده‌اند، خواسته استقلال را طرح نموده‌اند، دین «خود» را ترک کرده‌اند به قتل نرسیده‌اند.

اتفاقاً وجه تمایز سنت گرایی و جهان بینی‌های پیشامدرنیستی هم با مدرنیته و پسامدرنیسم از جمله و یا شاید به ویژه در این است که در اولی فرد خود به تنهایی سوژه و حامل حق نیست، بلکه این اجتماعاتند که اصل و اساس هستند و بر این بستر علی‌الخصوص هر چهار اجتماع خانواده، حزب، کشور و دین مقدس می باشند و فی‌الغالب قابل دفاع، حال به هر بهایی که باشد، اما در دومی در ضمن اینکه هر کدام از آنها محترم شمرده می شوند، پشت کردن به آنها نه تنها مجازاتی را شامل نمی شود، بلکه قابل نکوهش هم نیست. سیر زندگی بشری هم اتفاقاً بیانگر تقدس زدایی از اجتماعات، از جمله اجتماعات خانواده، حزب، کشور و دین می باشد. همه این مقوله‌ها در دنیای امروز به صورت دم‌افزون مشکل مشروعیت پیدا کرده‌اند. بنابراین این فرآیندها که بر طبق آنچه که گفته شد، خود تابعی از روند اجتماع زدایی و عموماً افول نگرشهای کلکتیویستی و تمامیت خواهانه و خودکامانه و عروج و ژرفش ایندیویدوئالیسم (فردباوری و فردگرایی) و همچنین گسترش اندیشه‌های حقوق بشری و دمکراتیک و به رسمیت شناسی حقوق اقلیتها است، در تغییرات و تحولات کیفی و کمی ذیل نمود بارز یافته است:

(۱) کوچک تر شدن هر چه بیشتر خانواده‌ها، افزایش تعداد طلاق، کاهش ازدواج و زاد و ولد؛

(۲) افزایش تعداد و تنوع احزاب و تشکلات سیاسی مشابه؛

(۳) افزایش تعداد کشورهای مستقل دنیا و به تبع آن هر چه کوچکتر شدن امپراطوریه‌ها و کشورهای بزرگ و

(۴) افزایش خروج و دوری انسانها از دین و دینداری و کلاً همه ایدئولوژیهای تمامیت گرا (با وجود افزایش خشونت مذهبی که بیشتر حکایت از بحران دینی دارد تا از گسترش مقبولیت آن؛ برای نمونه نگاه کنید به آمار خروج از کلیسا در آلمان).

به اعتقاد من جانبداران فاناتیسم و بنیادگرایی هر چهار اجتماع نامبرده (خانواده، حزب، کشور، دین) همزمان پاتریالیسم، سکتاریسم، تمامیت خواه و دین منش هستند و حاضرند برای حفظ اجتماعات، که حریم مقدسه تلقی می شوند، جانها بگیرند. همه آنها مطلق گرا، تفکر گریز، دگماتیست، ماکیاولیست، توتالیتیر، آزادی کش و دیکتاتور هستند.

لذا هر آینه در جامعه ما تعلق به هر یک از این اجتماعات خانوادگی، سیاسی، دولتی و دینی مایه امتیازی نباشد و خروج از آن گناه کبیره محسوب نشود و قابل تقبیح و تنبیه نباشد، هر آنگاه که طلاق، انشعاب، تجزیه و ارتداد موضوعاتی فی‌الغالب بدون عنایت به علت و منشأ آن زشت و مکروه و قابل انتقاد و انتقام قلمداد نگردند، می توان گفت که مردم در اجتماعات نامبرده آزاد هستند. برعکس این نیز صادق است:

(۱) هیچ خانواده‌ای سالم و عادلانه نیست که در آن حق برابر طلاق و عواقب و توابع صددرصد برابر برای هر دوی زوجین در صورت جدایی وجود نداشته باشد؛

(۲) هیچ حزبی سالم و دمکراتیک نیست که پیشاپیش در اساسنامه آن حق مخالفت، اپوزیسیون، پلاتفرم، فراکسیون و حتی انشعاب به رسمیت شناخته نشود و آن را در موقع مقتضی عملی نسازد و این جدایی با توابع و عواقب و حقوق صددرصد برابر همراه نباشد (دیده شده که اشخاصی پس از سالها زحمت و تلاش و فعالیت از احزابی جدا شده‌اند، بدون اینکه از کوچکترین پشتیبانی بعد از جدایی برخوردار شده باشند. در مواردی که این جدایی به شیوه جمعی صورت گرفته است، با تهدیدات و افترازی و فرافکنی و حتی درگیری فیزیکی روبرو بوده است. به همین جهت باید پیش شرط همکاری هر روشنفکر با تشکل سیاسی به رسمیت شناختن این حق باشد)؛

(۳) هیچ نظام دولتی سالم و عادلانه نیست که در آن حق جدایی وجود نداشته باشند و پیشاپیش از مردم چک سفید برای وفاداری ابدی گرفته شود؛

(۴) هیچ دینی نمی تواند ادعای سالم بودن و آزاد بودن و مردمی بودن را بکند، چنانچه جاده یک طرفه باشد و خروج از آن (ارتداد) با تحدید حقوق، تضییقات و به ویژه مجازات مرگ همراه شود (پیش شرط باور آوردن به هر دین و جامعه دینی و اجتماع عقیدتی - فلسفی باید وجود حق ورود و علی‌الخصوص خروج داوطلبانه باشد).